

جستاری در کفر آور بودن انکار ضروری دین

دکتر عباس نیکزاد

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی - بابل

◆ چکیده:

بحث از کفر آور بودن انکار ضروری دین یا نبودن آن از مباحث مهم و پرتأثیر در فقه اسلامی است. آیا می توان مسلمانی که یکی از ضروریات دین را انکار کرده است، محکوم به ارتداد دانست؟ آیا در انکار ضروری فرقی میان عالم و جاهل و جاهل قاصر و مقصر نیست؟ به طور کلی ملاک کفر و اسلام چیست؟ در چه صورتی به شخصی، مسلمان و در چه صورتی کافر گفته می شود؟ تقابل میان اسلام و کفر چگونه تقابلی است؟ این مقاله به صورت منطقی به ذکر ادله طرفین و نقد و بررسی آنها پرداخته است.

کلمات کلیدی: کفر - ضروری دین - ارتداد - ادله طرفین

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بحث از این که آیا منکر ضروری دین کافر است یا نه؟ از مباحث اختلافی در فقه شیعه است. اهمیت این بحث بویژه در حال حاضر - با عنایت به مباحثی که از جانب بعضی از نویسندگان و نظریه پردازان درباره برخی از مسلمات و ضروریات دینی مطرح می شود - بر کسی پوشیده نیست. آنچه که ما در این رابطه مطرح می کنیم با مطالعه و ملاحظه مجموع ادله ای است که طرفین برای اثبات نظریه خویش اقامه کرده اند. نتیجه ای که از ملاحظه و نقد و بررسی مجموع ادله به دست آوردیم این است که انکار ضروری دین فی حد نفسه کفر آور نیست؛ بلکه تنها در صورتی کفر آور است که مستلزم انکار خدا و یا رسول خدا باشد.

ملاک کفر چیست؟

از جهت منطقی اولین مسأله ای که جا دارد مورد تحقیق قرار گیرد این است که ملاک کفر چیست و کافر کیست؟ مفهوم کفر گاهی در برابر ایمان مطرح می شود و گاهی در برابر اسلام به کار می رود؛ به تعبیر دیگر نقطه مقابل کافر گاهی مومن به کار می رود و گاهی مسلم. آنچه که در اینجا مورد نظر ماست کفر در برابر اسلام و کافر در برابر مسلم است نه چیز دیگر. تقابل میان کفر و اسلام در ارتکاز متشرعه همان گونه که فقها گفته اند، تقابل عدم و ملکه است؛ یعنی، هر غیر مسلمانی، کافر است. بنابراین برای فهمیدن معنای کفر به ناچار باید مفهوم اسلام دانسته شود.

طبق ارتکاز متشرعه و نیز روایاتی که خواهد آمد، مسلمان به کسی گفته می شود که به خدا و یگانگی او و رسالت پیامبر اکرم اعتقاد داشته باشد و یا گواهی دهد. بنابراین کسی که به خدا و یا یگانگی او و یا رسالت پیامبر اسلام، اعتقاد نداشته باشد مسلمان شمرده نمی شود. در این که اعتقاد به این سه چیز در صدق اسلام دخیل است از جهت ارتکاز متشرعه و روایات شکی نیست؛ اما این که غیر از این امور، چیز دیگری نیز دخالت دارد محل اختلاف است. برخی از فقهای معاصر (سید ابوالقاسم خویی، التفتیح فی شرح العروه الوثقی، موسسه آلالبیت، چاپ دوم، ج ۳، ص ۶۲) اعتقاد به معاد را نیز در صدق اسلام لازم دانسته و به آیاتی که در کنار ایمان به خدا، ایمان به معاد (بوم آخر) را مطرح کرده است، استدلال کرده اند. ولی حقیقت این است که اولاً، این نظریه با روایاتی که در صدق اسلام،

تنها شهادتین (شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام) را کافی دانسته‌اند سازگاری ندارد؛ زیرا در هیچ یک از روایات، ایمان و اعتقاد به معاد ذکر نگردیده است. ثانیاً، اگر بنا باشد به آیاتی که در کنار ایمان به خدا، ایمان به معاد را مطرح کرده‌اند استدلال کنیم، باید ایمان به کتب الهی و فرشتگان و همه پیامبران را نیز لازم بدانیم؛ زیرا در چندین آیه، در کنار ایمان به خدا، ایمان به این امور نیز لازم دانسته شده است. به نظر می‌رسد آیات، ایمان به معنای خاص است نه ایمان به معنای اسلام؛ به تعبیر دیگر اعتقاد به این امور در ایمان دخیل است نه اسلام.

هر چند امام خمینی در جایی با تأمل، احتمال دخالت ایمان و اعتقاد به معاد را در صدق اسلام مطرح کرده است.^{۱۰} (امام خمینی، کتاب الطهاره، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۴۲۸) اما در جایی دیگر تقریباً به صراحت دخالت ایمان به معاد را در صدق اسلام، انکار می‌کنند و می‌فرمایند:

«ثم ان اندراج منکر المعاد ایضاً فی الکفار حقیقه و دعوی کون الاسلام عبارته عن الاعتقاد بالارکان الاربعه و الاعتقاد بالمعاد داخل فی ماهیته ایضاً لا یخلو من اشکال بل منع، لاطلاق الادله المتقدمه الشارحه لماهیة الاسلام الذی به حقت الدماء و قوه احتمال ان یكون الارتکاز المدعی لاجل وضوح عدم الجمع بین الاعتقاد بالنبوه و انکار المعاد الذی لاجل کمال بداهه کونه من الاسلام عد من الاصول.» (همان، ص ۴۴۵)

یعنی: این که منکر معاد را حقیقتاً در زمره کافران قرار دهیم و اسلام را عبارت از اعتقاد به ارکان چهارگانه (خدا، یگانگی او، رسالت پیامبر اسلام و معاد) بدانیم خالی از اشکال نیست؛ بلکه قابل منع است؛ چون ادله‌ای که حقیقت و ماهیت اسلام را شرح می‌دهد اطلاق دارد و غیر از امور سه‌گانه مذکور، چیز دیگری را مطلقاً نفی می‌کند. احتمال قوی است که ادعای ارتکاز بر این که معاد نیز داخل در حقیقت اسلام باشد به این خاطر است که معاد از مسلمات و واضحات دین اسلام می‌باشد، به گونه‌ای که انکار آن با اعتقاد به نبوت پیامبر اسلام قابل جمع نیست.

انکار امامت و ولایت

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا اعتقاد به امامت و ولایت در صدق اسلام دخیل است؟ به تعبیر دیگر آیا انکار امامت و ولایت کفر آور است؟

برخی از فقها مانند صاحب حدائق، حکم به کفر منکرین امامت کرده و این قول را به مشهور

از قدا نیز نسبت داده‌اند و از سید مرتضی نیز نقل کرده‌اند که قائل به نجاست آنها بوده است. (سید محسن حکیم، مستمسک العروه الوثقی، ج ۱، صص ۳۹۲-۳۹۱). ادله‌ای که برای کفر آنها ذکر شده است به شرح زیر می‌باشد:

۱- اجماع منقول

۲- انکار امامت، انکار ضروری دین است و انکار ضروری دین مستلزم کفر است.

۳- روایات فراوانی بر کفر مخالفین امامت وجود دارد. به عنوان نمونه به برخی از این روایات

اشاره می‌شود:

در موثقه فضیل بن یسار از امام باقر آمده است:

خداوند متعال علی را به عنوان نشانه میان خود و مردم قرار داد؛ هر کس او را بشناسد مومن

است و هر کس او را انکار کند کافر است... (محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۶۷، باب ۱۰ از ابواب حدالمرتد)

ابوحزمه می‌گوید شنیدم از امام باقر (ع) که فرمود:

بدرستی که علی (ع) دری است که خداوند آن را گشوده‌اند؛ هر کس به آن داخل شود مؤمن

و هر کس از آن خارج شود کافر است. (همان، حدیث ۴۹)

از امام صادق (ع) نقل شده است که:

هر کس ما را بشناسد مؤمن و هر کس ما را انکار کند کافر است و هر کس که نه ما را

بشناسد و نه انکار کند گمراه است. (همان، ص ۵۶۶، حدیث ۴۳)

ولی در پاسخ باید گفت که حقیقت این است که انکار ولایت مستلزم کفر و ارتداد نیست. در

رد دلیل اول می‌گوییم: نه تنها اجماعی بر کفر منکرین امامت و ولایت در کار نیست، بلکه اجماع

بر خلاف آن است؛ معروف و مشهور و بلکه از واضحات نزد علما و فقهای امامیه این است که

مخالفین امامت مسلمانند و احکام اسلام بر آنها بار می‌شود. به همین خاطر در طول تاریخ با آنها به

عنوان مسلمان برخورد می‌کردند و آثار اسلام را بر آنها بار می‌کردند. بنابراین اگر گاهی در برخی

از کلمات، از آنها تعبیر به کفر شده است. یقیناً منظور کفر در برابر ایمان است نه کفر در برابر

اسلام. (امام خمینی، پیشین؛ مستمسک العروه الوثقی، پیشین، ص ۳۹۴) روایات متعددی نیز بر اسلام آنها دلالت

دارد که خواهد آمد.

و در رد دلیل دوم می‌گوییم: اولاً امامت هر چند از ضروریات مذهب شیعه امامیه هست، اما از

ضروریات دین اسلام نیست؛ زیرا منظور از ضروری دین، آن چیزی است که همه فرقه‌های اسلامی آن را پذیرفته باشند و حال آن که امامت چنین نیست. ثانیاً چنان که خواهد آمد صرف انکار ضروری دین باعث کفر نیست؛ مگر این که مستلزم انکار خدا و یا رسول او باشد و می‌دانیم که اهل سنت به خدا و رسول او عقیده دارند.

البته باید گفت با توجه به این که ملاک کفر و ارتداد، انکار خدا و یا رسول او است و در این جهت فرقی میان ضروری دین و غیر آن نیست - چنان که خواهد آمد - اگر کسی در باطن بداند که امامت علی (ع) از جانب پیامبر اسلام ابلاغ گردیده و در عین حال انکار کند، چنین انکاری مستلزم کفر و ارتداد است. به همین خاطر امام خمینی می‌فرماید:

ممکن است گفته شود: اصل امامت در صدر اول از ضروریات اسلام بوده است و طبقه نخستین (صحابه پیامبر) که منکر امامت امام علی (ع) بوده‌اند در حقیقت منکر ضروری دین بوده‌اند. این سخن در مورد اهل حل و عقد صدق بیشتری دارد... شاید به همین خاطر در پاره‌ای از روایات از ارتداد مسلمانها پس از مرگ پیامبر (ع) سخن به میان آمده است... (امام خمینی، پیشین، ص ۴۴۶).

و در رد دلیل سوم (روایات) باید گفت: منظور از کفر در این روایات کفر در برابر ایمان است نه کفر در برابر اسلام. بر اساس آیات و روایات. کفر در برابر ایمان غیر از کفر در برابر اسلام است. ممکن است کسی مؤمن نباشد اما مسلم باشد. چنان که در قرآن آمده است:

«قالت الاعراب آمنوا قل لم تومنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم...» (حجرات / ۱۴)

یعنی: اعراب گفتند که ما ایمان آوردیم، بگو به آنها که ایمان نیاروردید؛ ولی بگویید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دلهای شما وارد نشده است.

شاهد بر این که منظور از کفر در روایات مذکور، کفر در برابر ایمان است نه اسلام، این است که: اولاً: در این روایات در برابر کفر، ایمان و در برابر کافر، مؤمن مطرح شده است.

ثانیاً: در روایات متعددی آمده است که اسلام همان شهادتین و همان چیزی است که جمهور مردم واحد آن هستند. به عنوان نمونه: در روایت موثقه سماعه که بعداً خواهد آمد به صراحت آمده است که اسلام، همان شهادتین می‌باشد و آن غیر از ایمان است. و یا در روایت دیگری آمده است:

«الاسلام هو الظاهر الذی علیہ الناس: شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اقام الصلاة

و ایتاء الزکاه و حج البیت و صیام شهر رمضان فهذا الاسلام» (محمد بن یعقوب کلینی، کافی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۴، حدیث ۴)
 اسلام همان ظاهری است که مردم بر آنند؛ یعنی، شهادت بر توحید و رسالت حضرت محمد (ص) و انجام نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان؛ اسلام همین است.
 و یا در روایت دیگری آمده است:

«الاسلام ما ظهر من قول او فعل و هو الذی علیه جماعه الناس من الفرق كلها و به حقت الدماء و علیه جرت الموارث و جاز النکاح...» (همان، ص ۲۶، حدیث ۵)

یعنی: اسلام همان قول و یا فعل ظاهر است. همان چیزی است که همه فرقه‌های مختلف مردم دارای آن هستند و با آن خونها محفوظ می‌ماند و ارث، نکاح و ... بر اساس آن شکل می‌گیرد.
 ثالثاً: روایات متعددی بر طهارت آنچه که از دست آنها گرفته می‌شود - اعم از مایعات و جامدات دلالت دارد. این روایات در حد تواتر است. (ر.ک: سید محسن حکیم، پیشین، صص ۳۹۵-۳۹۴: امام خمینی، پیشین، ص ۴۲۸-۴۲۸)

بنابراین به صورت قطع می‌توان به مسلمان بودن مخالفین امامت و منکرین ولایت اهل بیت (ع) حکم کرد. و آثار اسلام را در مورد آنها جاری دانست. هر چند نمی‌توان بر آنها نام مؤمن نهاد.

تبیین محل نزاع در بحث

جا دارد قبل از ذکر ادله طرفین در موضوع بحث - انکار ضروری دین - محل نزاع روشن شود. به نظر می‌رسد برخی از اظهارنظرهایی که در موضوع بحث صورت گرفته است حکایت از این دارد که محل نزاع در بحث برای عده‌ای چندان واضح نبوده است.

محل بحث در اینجا این است که آیا صرف انکار ضروری دین باعث کفر است یا نه؟ بنابراین انکار ضروری در مواردی که به انکار خدا و یا رسول خدا (ع) منتهی می‌شود از محل بحث خارج است؛ زیرا در چنین مواردی آنچه که باعث کفر می‌گردد انکار این دو اصل اصیل اعتقادی است نه انکار ضروری دین. پس در حقیقت بحث این است که علاوه بر این که انکار خدا و رسول او موجب کفر است، انکار ضروری نیز به صورت مستقل کفر آور است یا نه؟ به عنوان مثال تازه مسلمانی که شهادتین را بر زبان جاری کرده است اما هنوز از برخی ضروریات اسلام آگاهی ندارد و نسبت به آنها شک و یا منکر است آیا کافر شمرده می‌شود؟ آیا کسی که واقعاً خدا و یگانگی او و رسالت پیامبر او را قبول دارد اما به خاطر برخی شبهات، برخی از ضروریات دینی را انکار

می کند، کافر شمرده می شود؟

ادله قائلین به کفر آور بودن انکار ضروری

قائلین به کفر آور بودن انکار ضروری دین، به ادله ای تمسک کرده اند که به مهمترین آنها

اشاره می شود:

۱- اسلام در نگاه عرف و شرع عبارت است از تدين و اعتقاد به این دین خاص با همه آموزه ها و احکام و معارف آن. چنان که در قرآن آمده است: «ان الدین عندالله الاسلام» (آل عمران/ ۱۹) یعنی: دین در نزد خدا اسلام است. بنابراین کسی که بخشی از آموزه ها و احکام اسلام را انکار کند مسلمان نامیده نمی شود.

۲- برخی از فقها بر کفر منکر ضروری، ادعای اجماع کرده و بلکه آن را جزء مسلمات

دانسته اند.

۳- اگر ملاک کفر آور بودن انکار ضروری، کشیده شدن آن به انکار خدا و یا رسول باشد، چه وجهی داشت که فقها، قید ضروری بودن را بیاورند. هر حکمی از احکام اسلام- چه ضروری و چه غیر ضروری- اگر با علم و عمد انکار شود منتهی به انکار خدا و یا رسول او می شود. این امر نشان می دهد که انکار ضروری دین بدون هیچ گونه قید و شرطی کفر آور است.

۴- پاره ای از روایات بر کفر منکر، دلالت دارد. به عنوان مثال:

در روایت صحیحی، ابی الصباح از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: به امام امیرالمؤمنین گفته شد: آیا کسی که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر (ع) گواهی داد مؤمن است؟ فرمود: پس فرائض خدا چی؟ اگر ایمان صرفاً کلام بود در این رابطه نه نماز و روزه ای واجب می شد و نه چیزی حرام می گشت؛ روای می گوید به امام باقر (ع) گفتم: در منطقه ما گروهی هستند که می گویند، اگر شخص به یگانگی خدا و رسالت پیامبر (ع) گواهی دهد مومن است، امام فرمود: اگر به صرف شهادتین شخص مومن می گردد، پس چرا به او حد زده می شود و دستش قطع می گردد؟ خداوند گرامی تر از مومن، موجودی نیافریده است؛ زیرا ملائکه خادمان مومنانند و همسایگی خدا به مومنان تعلق دارد، بهشت و حورالعین متعلق به مومنان است. سپس فرمود: پس چرا کسی که فرائض را انکار می کند کافر است؟ (محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴، کتاب الطهاره

از ابواب مقدمات عبادات، باب ۲، حدیث ۱۳)

در روایت عبدالله بن سنان آمده است:

کسی که کبیره‌ای را انجام دهد و گمان برد که حلال است. او را از اسلام بیرون می‌سازد و به بدترین عذاب دچار می‌شود؛ اما اگر اعتراف کند که گناه است و بر این گناه بمیرد او را از ایمان خارج می‌سازد نه از اسلام... (همان، حدیث ۱۰)

در روایت داود بن کثیر رقی آمده است: هر کس فریضه‌ای از فرایض دین را ترک کند و انکار کند کافر است. (همان، حدیث ۲)

پاسخ دلیل اول

لازمه این دلیل آن است که اگر کسی یکی از احکام و آموزه‌های اسلام را - اعم از این که ضروری باشد یا نباشد و اعم از این که منجز باشد یا نباشد و اعم از این که اعتقادی باشد یا عملی - انکار کند، محکوم به کفر باشد، چه این که انکارش از روی علم باشد یا از روی جهل، و چه این که جهل او قصوری باشد یا تقصیری؛ زیرا در همه این حالات، ملاک اسلام که همان تدین به جمیع احکام و آموزه‌هاست، تحقق پیدا نکرده است؛ ضروری بودن و یا نبودن، منجز بودن حکم و نبودن آن، اعتقادی بودن یا عملی بودن آن، و حتی انکار از روی علم و عمد باشد یا نباشد تأثیری در این جهت ندارد؛ و حال آن که چنین چیزی نزد فقها، حتی خود شیخ انصاری که آورنده این دلیل است پذیرفتنی نیست. جالب این است که شیخ انصاری تنها به کفر منکر ضروری، آن هم در صورت علم و یا جهل تقصیری حکم کرده اس؛ اما در صورتی که انکار شخص مربوط به احکام و آموزه‌ها غیر ضروری و یا از روی جهل قصوری باشد را کفر آور نمی‌داند. و حال آن که دلیلی که آورده است در صورت صحت آن، دلالتی بیش از این دارد. از این گذشته این دلیل با روایاتی که صرف شهادتین را برای صدق اسلام کافی می‌داند منافات دارد.

پاسخ دلیل دوم

اولاً: حقیقت این است که تحصیل اجماع در این مسأله ناممکن است؛ زیرا قدمای اصحاب اصلاً به صورت روشن متعرض این مسأله نشده‌اند. بنابراین حتی تحصیل شهرت در این مسأله نیز ممکن نیست؛ مگر این که گفته شود از این که قدمای اصحاب بر نجاست خوارج و نواصب تسالم دارند و بر نجاست آنها به انکار ضروری دین استناد و استدلال می‌کنند، حاکی از این است که به

نظر آنها انکار ضروری به نحو مطلق باعث کفر است. اما حقیقت این است که این استناد و استدلال تنها از برخی از آنها نقل شده است نه همه آنها. ظاهر این است که به نظر آنها نجاست این دو گروه (خوارج و نواصب) به دلیل خروج و نصب آنهاست نه انکار ضروری؛ به همین خاطر با این که در کفر آور بودن انکار ضروری، اختلاف شده است، اما در نجاست این دو گروه اختلافی نیست.

ثانیاً: برخی از فقهای بزرگ - مانند شیخ طوسی و محقق حلی - که به کافر بودن منکر ضروری حکم کرده‌اند، مراد و منظور آنها روشن نیست؛ احتمال می‌رود که منظور آنها آن صورتی باشد که با علم و آگاهی به ضروری بودن، انکار انجام گیرد که در این صورت، انکار، مستلزم انکار خدا یا رسول خدا (ع) خواهد بود. احتمال دیگر این است که سخن آنها ناظر به مقام ظاهر باشد نه واقع، یعنی، هر چند صرف انکار ضروری در واقع کفر آور نیست، اما در مقام ظاهر، حکم به کفر منکر ضروری می‌شود؛ زیرا ظاهر حال مسلمان این است که به ضروریات دین خود آگاهی دارد و استناد آنها را به شریعت مقدسه می‌داند، مگر این که خلاف آن ثابت شود. به همین خاطر می‌بینیم که محقق حلی با این که در کتاب «شرایع الاسلام» باب حدود فرموده است: «کلمه الاسلام ان يقول: اشهد ان لا اله الا الله، و ان محمداً رسول الله (ع)» (محقق حلی، شرایع الاسلام، انتشارات استقلال، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق، ج ۴، ص ۹۶۴) یعنی: کلمه‌ای که شخص با گفتن آن وارد اسلام می‌شود این است که شهادتین را بر زبان جاری کند؛ در عین حال در همین کتاب فرموده است: کسی که با اعتقاد به حلال بودن شراب، آن را بیاشامد، توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد حد بر او جاری می‌شود و گرنه کشته می‌گردد و گفته شده است که حکم او حکم مرتد است؛ که این نظریه، قوی است. اما در مورد بقیه مست‌کننده‌ها چنین حکمی نیست؛ زیرا درباره آنها میان مسلمین اختلاف است. (همان، صص ۱۵۸-۱۵۷) میان این دو سخن به ظاهر ناسازگاری وجود دارد؛ جمع میان آنها به همان دو احتمالی است که بیان کردیم. برخی از متأخرین مانند محقق اردبیلی و صاحب کشف اللثام به صراحت گفته‌اند که انکار ضروری تنها در صورتی که مستلزم انکار خدا و یا رسول خدا (ع) باشد کفر آور است.

پاسخ دلیل سوم

معمولاً در کلام فقها، انکار ضروری به عنوان یکی از اسباب کفر، بر انکار توحید و رسالت، عطف نشده است؛ بلکه آنچه که در کلام برخی از فقها از جمله محقق حلی در شرایع آمده چنین است: «و ضابطه من خرج عن الاسلام او من اتحلّه و جحد ما یعلم عن الاسلام ضروره» (محقق حلی،

پیشین، ج ۱، ص ۴۲) یعنی: ضابطه کافر بودن شخص این است که از دین اسلام خارج شود یا مسلمان باشد، اما یکی از ضروریات دین اسلام را انکار کند و زیر بار آن نرود.

این عبارت نشان نمی‌دهد که به نظر این فقها، انکار ضروری به عنوان سبب مستقل باعث کفر است؛ بلکه از عبارت: «و جحدت ما یعلم عن الاسلام ضروره» استفاده می‌شود که با علم به اسلامی بودن حکم، آن را انکار کند که قهراً مستلزم انکار رسالت خواهد بود. فرق میان معطوف و معطوف علیه این است که منظور از معطوف علیه (من خرج عن الاسلام) کسی است که بکلی از دین اسلام برگشته و چه بسا دین دیگری را اختیار کرده است و منظور از معطوف (و جحد ما یعلم...) کسی است که بکلی از دین اسلام خارج نشده، اما برخی آموزه‌ها و احکام اسلام را با علم به اسلامی بودن آن انکار کند که نوعی مستلزم انکار رسالت و ناقص دانستن دین است. از این گذشته این گونه عبارات مختص برخی از فقهاست و حتی با فرض این که صرف انکار ضروری به نظر این فقها کفرآور باشد، باز برای دیگران حجیتی ندارد.

پاسخ دلیل چهارم

مهمترین دلیل برای کفرآور بودن انکار ضروری دین، روایات وارده است، که برخی از آنها در دلیل چهارم گذشت. اما حقیقت این است که با تأمل در همه روایات، روشن می‌شود که دلالت آشکاری بر کفرآور بودن منکر ضروری، ندارند. نکاتی که در ارتباط با این روایات می‌توان یادآور شد امور زیر است:

الف) پاره‌ای از این روایات مانند صحیحۃ ابی الصباح ناظر به ایمان کامل و در مراحل بالاست نه ایمان مرادف با اسلام.

روایت ابی الصباح ناظر به ایمان کاملی است که با ترک فرائض الهی و انجام کاری که موجب حد می‌شود سازگاری ندارد. به همین خاطر در وصف مومن، اوصافی بیان شده است که مربوط به مومن کامل است.

هر چند ذیل این روایت که می‌گوید: «فما بال من جحد الفرائض کان کافراً» ظاهر در این است که انکار فرائض الهی کفرآور است؛ اما به قرینه صدر آن باید بر این معنا حمل گردد که مقصود، کفر مقابل ایمان است، نه کفر مقابل اسلام.

جالب این است که در آیات قرآن نیز کفر به این معنا استعمال شده است؛ مثلاً حمران بن

اعین می گوید از امام صادق (ع) درباره تفسیر آیه «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» (الانسان/ ۳) پرسیدم، ایشان فرمودند: «اما أخذ فهو شاکر و اما تارك فهو کافر» (محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱، کتاب الطهاره، باب ۲ از ابواب مقدمه عبادات حدیث ۵) یعنی: شخص یا بر اساس هدایت خدا (آموزه‌های الهی) عمل می کند شاکر است و یا ترک می کند که در این صورت کافر است. و یا عبید بن زراره می گوید از امام صادق (ع) درباره آیه: «و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله» (مانده، ۵) پرسیدم، امام فرمود، منظور عمل نکردن به همان چیزی است که بدان اقرار و اعتراف کرده است: مانند کسی که بی عذر و بی جهت و یا عمد نماز نمی خواند. (محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، حدیث ۶)

در بسیاری از روایات نیز آمده است که تارک نماز، مانع زکات، تارک حج و ... کافر است که قطعاً مقصود از کفر در این روایات - که بسیارند - کفر در برابر اسلام نیست.

شاید با توجه به این همه آیات و روایات که در آنها کفر در برابر ایمان و یا اطاعت و عمل به کار رفته است، بتوان حکم کرد روایاتی که بر کافر بودن منکر ضروری دین دلالت دارند نیز ناظر به کفر در برابر ایمان باشند نه کفر در برابر اسلام؛ حتی اگر احتمال این معنا وجود داشته باشد لازمه اش شک در کافر بودن و یا نجس بودن منکر ضروری است و با عنایت به این که حکم به کفر و یا نجاست خلاف اصل و اطلاقات است، نمی توان به آن تن داد.

ب) در پاره‌ای از روایات جحد و جحد آمده است. (همان، صص ۲۷-۳۰) ظاهر کلمه جحد این است که انکار از روی علم صورت بگیرد. «لوم انانی و مطاعات فریغی»
آیت الله خوئی درباره این گونه روایات چنین می فرماید:

«و اما الطائفه الثانيه فالظاهر انها ایضاً کسابقتها لان ظاهر الجحد هو الانکار مع العلم بالحال كما فی قوله عز من قائل: و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و قد عرفت ان انکاراتی حکم من الاحکام الثابته فی الشریعه المقدسه مع العلم به یستلزمه تکذیب النبی (ع) و انکار رسالته سواء کان الحکم ضرورياً ام لم یکن و لاریب انه یوجب الکفر و الارترداد فهو خارج عن محل الکلام ...» (سید ابوالقاسم خوئی، پیشین، ص ۶۱)

یعنی: اما دسته دوم از روایات (مقصود روایاتی است که کلمه جحد در آنها آمده است) مانند دسته اول، دلالتی بر مدعا ندارند؛ زیرا ظاهر کلمه «جحد» انکار با علم و آگاهی است چنان که خداوند در وصف فرعونیان فرمود: آنها با این که در دل یقین داشتند، جحد و انکار ورزیدند. و مشخص است که انکار هر حکمی از احکام اسلامی - اعم از این که ضروری باشد یا نباشد - در صورتی که با

علم و آگاهی باشد تکذیب پیامبر و انکار رسالت او را به همراه دارد و شکی نیست که چنین چیزی باعث کفر و ارتداد است و این مورد از محل بحث ما خارج است.

ج) هر چند دسته‌ای از روایات به صورت مطلق بر این معنا دلالت دارد که صرف انکار حکمی از احکام اسلامی باعث کفر است، اما نمی‌توان به اطلاق این روایات عمل کرد؛ زیرا:

اولاً لازماً این اطلاق این است که در انکار، فرقی نباشد که از روی علم صورت گیرد یا جهل، و در صورت جهل نیز فرقی میان جهل تقصیری و قصوری نباشد. یقیناً به این اطلاق نمی‌توان تن داد؛ زیرا لازماً آن این است که فقها و مجتهدان که در پاره‌ای از موارد بر اساس اجتهاد خود به خلاف حکم واقعی فتوا می‌دهند و حکم واقعی را آن گونه که هست انکار می‌کنند، کافر و مرتد باشند، و حال آن که کسی به این امر ملتزم نمی‌شود.

ثانیاً: لازماً اطلاق این روایت آن است که فرقی میان حکم ضروری و غیر ضروری نباشد؛ یعنی، انکار کوچکترین حکمی از احکام اسلام هر چند از روی جهل و بدون این که مستلزم انکار خدا و یا رسول باشد کفر آور است؛ که قائلان به کفر آور بودن ضروری، به هیچ وجه به این قول تن نمی‌دهند.

بنابراین بناچار باید این دسته از روایات را به گونه‌ای توجیه کرد و توجیه آن به یکی از سه صورت زیر ممکن است:

۱- مقصود از کفر در این دسته از روایات همانند روایات دیگر، کفر در برابر ایمان است، نه کفر در برابر اسلام؛ به تعبیر دیگر، بقیه روایات را - که تعداد آنها بسیار است - قرینه بر این روایات بگیریم و همه این روایات را در یک راستا، همانند و هماهنگ هم بدانیم.

۲- روایات متعددی که کلمه «جحد» در آنها به کار رفته و یا کلمه «جحد و انکار و استحلال» با هم در آنها آمده است را قرینه بر این روایات بگیریم و مقصود از این روایات را این بدانیم که تنها در صورتی که انکار از روی علم و عمد باشد باعث کفر و ارتداد است.

۳- این دسته از روایات را بر حکم ظاهری حمل کنیم؛ به این معنا که هر چند انکار ضروری دین مستقلاً در واقع کفر آور نیست، اما در ظاهر باعث کفر می‌شود؛ به عبارت دیگر با عنایت به این که ظاهر حال مسلمان این است که ضروریات دین خود را می‌داند، در ظاهر، منکر ضروری محکوم به کفر می‌شود، مگر این که خلاف آن ثابت شود؛ یعنی، ثابت شود که این فرد به ضروری بودن آن علم و آگاهی نداشته است.

امام خمینی (ع) پس از ذکر این سه احتمال، احتمال اول را اقرب به واقع می‌داند. (امام خمینی، پیشین، ص ۴۵۲)

از مجموع آنچه که گذشت روشن شد که دلیل قاطع و قابل قبولی برای کفر آور بودن انکار ضروری دین وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان، مسلمانی را که یکی از ضروریات دین را انکار کرد، در صورتی که احتمال جهل و شبهه در حق او وجود داشته باشد محکوم به کفر و ارتداد نمود؛ بلکه اصل عملی، یعنی استصحاب مسلمان بودن و جریان احکام اسلام بر او اقتضا می‌کند که او را مسلمان بدانیم. از این گذشته اصل لفظی نیز دال بر این نکته است؛ زیرا پاره‌ای از روایات به صراحت بیان کرده‌اند که هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند مسلمان است؛ مثلاً در موثقه سماعه آمده است:

به امام صادق (ع) گفتم: آیا اسلام و ایمان با هم تفاوت دارند؟ فرمود: ایمان همراه و مشارک اسلام است؛ اما اسلام همراه و مشارک ایمان نیست؛ گفتم: برای من توضیح فرمایید، فرمود: اسلام، شهادت به یگانگی خدا و تصدیق رسول خدا (ع) است که به سبب آن، خونها از ریختن محفوظ می‌ماند و زناشویی و میراث بر آن اجرا می‌گردد و جماعت مردم بر طبق ظاهر آن رفتار می‌کنند؛ ولی ایمان هدایت می‌باشد و آن چیزی است که در دلها از صفت اسلام پا برجا می‌شود و عمل بر اساس آن آشکار می‌گردد. ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است... (محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ص ۲۵)

ارتداد واقعی و ارتداد ظاهری

نکته مهمی که تذکر آن در اینجا لازم می‌باشد این است: آنچه که گذشت مربوط به مقام واقع و ثبوت بود؛ یعنی، در مقام واقع، صرف انکار ضروری کفر آور نیست. انکار ضروری در صورتی کفر آور است که با علم به ضروری بودن آن در دین صورت گیرد؛ زیرا در این صورت به نوعی مستلزم انکار رسالت است؛ اما این سخن، منافاتی با این ندارد که در جامعه اسلامی هر مسلمانی که اقدام به انکار ضروری دین کند، در ظاهر محکوم به کفر و ارتداد باشد؛ چون ظاهر حال مسلمان این است که به ضروریات دین خود آگاهی دارد، و به احتمال جهل و یا وجود شبهه خاص اعتنا نمی‌کند.

امام خمینی (ع) در این رابطه می‌فرماید:

«کلامهاها فی مقام الثبوت و الواقع، و الافتمکر الضروری محکوم بالکفر ظاهراً، و یعد منکراً للالوهیه و النبوه، بل لا یقبل قوله اذا ادعی الشبهه الا فی بعض اشخاص، او بعض امور، یمكن عادة وقوع الشبهه منه او فیہ. کما ان انکار البدیہیات لدى العقول لا یقبل من متعارف الناس. فلو ادعی احد: ان اعتقاده ان الائتیت اکثر من الألف، لا یقبل منه بل یحمل علی انه خلاف الواقع الا ان یكون خلاف المتعارف.» (امام خمینی. پیشین، صص ۴۴۶-۴۴۵)

یعنی: سخن ما در اینجا در مقام ثبوت و واقع است و گرنه منکر ضروری، در ظاهر محکوم به کفر است و منکر الوهیت یا نبوت به شمار می آید؛ بلکه اگر هم ادعای شبهه کند از او پذیرفته نمی شود؛ مگر از بعضی از اشخاص و یا در بعضی از امور که عادتاً وقوع شبهه از او یا در آن مورد ممکن باشد.

همان گونه که انکار بدیهیات عقلی از افراد معمول مردم پذیرفته نیست. اگر کسی ادعا کند که اعتقادش این است که عدد دو از عدد هزار بیشتر است از او پذیرفته نمی شود؛ بلکه بر خلاف واقع حمل می شود؛ مگر این که این شخص خلاف متعارف باشد. در مورد ذیل کلام امام دو خدشه قابل ذکر است:

الف) تشبیه ضروریات دینی به بدیهیات عقلی، آن هم مانند بزرگتر بودن عدد هزار از عدد دو، خالی از تسامح نیست؛ زیرا تفاوت آشکاری میان این دو وجود دارد؛ مسائل دینی جنبه نقلی دارد، بر خلاف بدیهیات عقلی که کاملاً جنبه عقلی دارد. ممکن است مسأله نقلی به کسی نرسد و یا آنقدر واضح و شفاف نرسد که به حد ضرورت و بداهت برسد، اما این احتمال در مسائل بدیهی و واضح عقلی وجود ندارد. به همین دلیل ممکن است، شخص مسلمان باشد، اما از برخی از آنچه که در دین آمده است آگاهی نداشته باشد و یا به ضروری بودن آن مطلع نباشد؛ و یا ممکن است به خاطر برخی محاسبات و استنباطات و یا شبهات، بدیهی و ضروری بودن آن در نظر او مخدوش گردد، خصوصاً این که در مسائل دینی، ممکن است انگیزه ها و عواملی حتی به صورت ناخودآگاه در دیدگاه انسان دخالت و تاثیر کند و عامل انکار آن گردد. چنان که نمونه های آن را در سالیهای اخیر از برخی از نویسندگان و روشنفکران مشاهده کرده ایم. حکم به ارتداد در همه این موارد کار دشواری به نظر می آید. جالب این است که امام خمینی (ع) نیز در جایی دیگر خود چنین چیزی را محتمل و ممکن دانسته اند:

«اذا فرضی الجمع بین الاعتقاد بتلک الاصول و عدم الاعتقاد بنیوها لشیبه بحیث لا یرجع الی انکارها یكون مسلمائهم لا یمکن الجمع بین الاعتقاد بالنبوه مع عدم الاعتقاد بشی من الاحکام و هذ

بخلاف بعضها - ضروریاً کان او غيره - لاجل بعض الشبهات و الاعوجاجات فاذا علم ان فلاناً اعتقد بالاصول و التزم بما جاء به النبي (ع) اجمالاً الذي هو لازم الاعتقاد بنبوته، لكن وقع في شبهه من وجوب الصلاة او الحج و تخيل انهما كانا واجبين في اول الاسلام مثلاً دون الاعصار المتأخره. لا يقال: انه ليس بمسلم في عرف المتشرعه و تدل على اسلام الادله المتقدمه الداله على ان الاسلام هو الشهادتان» (همان، ۴۴)

یعنی: اگر فرض شود در جایی اعتقاد به آن اصول - الوهیت، توحید و نبوت - با عدم اعتقاد به غیر آن جمع شود، مثلاً شخصی به خاطر شبهه‌ای غیر آن اصول را انکار کند به گونه‌ای که مستلزم انکار آن اصول نباشد، شخص مسلمان به حساب می‌آید. البته نمی‌توان میان اعتقاد به نبوت و عدم اعتقاد به هیچ یک از احکام دین جمع کرد، اما چنین چیزی در مورد بعضی از احکام دین قابل فرض است؛ زیرا ممکن است شخص به خاطر برخی شبهات و کج‌اندیشیها، برخی از احکام دین - اعم از ضروری یا غیر ضروری - را انکار کند. اگر دانسته شود که فلان شخص به اصول عقیده دارد و اجمالاً به آنچه که پیامبر اسلام (ع) آورده است التزام دارد، اما به خاطر شبهه‌ای در وجوب نماز یا حج شکل کند و گمان کند که وجوب این دو، اختصاص به صدر اسلام داشته است و برای اعصار بعدی واجب نیست، به چنین شخصی در عرف متشرعه نامسلمان گفته نمی‌شود. و دلیل بر مسلمان بودن این شخص، همان ادله‌ای است که دلالت بر این دارد که اسلام همان «شهادتین» است.

حال سوال این است که اگر واقعاً چنین چیزی ممکن و محتمل است، چرا حتی با ادعای خود شخص که به خاطر شبهه‌ای، یکی از ضروریات را انکار کرده است، او را به ارتداد محکوم نماییم و به ادعای او ترتیب اثر ندهیم؟

ب) از جهت دیگری نیز میان احکام دینی و مسائل عقلی تفاوت وجود دارد. و آن این است که بر انکار ادعای شبهه در مسائل عقلی، چیزی بار نمی‌شود. اما اگر ادعای شبهه را از جانب شخص در مسائل دینی، انکار کنیم و او را به ارتداد محکوم کنیم، آثار سنگین و جبران‌ناپذیری مانند کشتن شخص و جدا کردن همسر از او و تقسیم اموال او میان وراثت، بار می‌شود، طبیعی است که به راحتی نمی‌توان این همه آثار سنگین را با وجود احتمال خلاف - خصوصاً در صورت ادعای شخص بر این که دچار شبهه بوده است - بار کرد. به همین خاطر در فقه اسلام، قاعدة: الحدود تدرأ بالشبهات (با شبهات حدود ساقط می‌شود) به رسمیت شناخته شده است.

بنابراین جا دارد روی مبنای کسی که انکار ضروری را کفر آور نمی‌داند و تنها عامل کفر و ارتداد را انکار، تکذیب خدا، توحید و رسالت می‌داند و جمع میان اعتقاد به این اصول را با عدم اعتقاد به پاره‌ای از ضروریات در برخی از احوال و اشخاص ممکن می‌داند چنین گفته شود: اگر شخص مسلمانی یکی از ضروریات دین را انکار کند و قرائن و شواهدی وجود داشته باشد که منشأ انکار او، انکار خدا و یا توحید و یا رسالت است، محکوم به کفر و ارتداد است؛ در غیر این صورت - اعم از این که علم به خلاف، وجود داشته باشد و یا این که واقعاً مشتبه باشد - در ظاهر حکم به ارتداد نمی‌گردد، هر چند ممکن است در واقع شخص مرتد باشد.

فهرست منابع:

- ۱- حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه.
- ۲- حکیم، سید محسن، مستمسک العروه الوثقی.
- ۳- حلّی، محقق، شرایع الاسلام، انتشارات استقلال، چاپ دوم، ۱۴۰۹.
- ۴- خمینی، سید روح الله، کتاب الطهاره، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- ۵- خویی، سید ابوالقاسم، التنصیح فی شرح العروه الوثقی، موسسه آل البيت، چاپ دوم.
- ۶- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی